



شریعتی، شاعر قبیله

متنی که تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود، سخنرانی آقای علی طهماسبی در تاریخ بیست و هفتم خرداد ماه ۱۳۸۶ در حسینیه ارشاد به مناسبت سی امین سالگرد دکتر علی شریعتی است. در گفت‌وگویی که با ایشان داشتیم، بخش هشتم نوشته‌های ایشان با عنوان «تأملی در متن» مکملی است برای موضوع «واقع‌بودگی اسطوره‌ها» که در سخنرانی به آن اشاره کرده‌اند. این بخش با عنوان «متن مقدس و ارجاع لفظ به وقایع» در وبسایت [www. AliTahmasebi.com](http://www.AliTahmasebi.com) آمده است.

مقدمه

اصطلاح روشنفکر و روشنفکر دینی آنقدر چالش‌برانگیز شده که ذهن مخاطب را از آنچه می‌خواهم بگویم منحرف می‌کند، بویژه این‌که روشنفکر در زمانه ما (اعم از روشنفکر دینی و غیر دینی) رابطه چندانی با جامعه خود ندارد، بنابراین نوشتیم: «شریعتی شاعر قبیله»؛ اما با تعریف ویژه‌ای که از شاعر و قبیله ارائه خواهیم کرد:

شاعر

تبارشناسی این واژه که امروز در زبان ما متداول است، به روزگار قبل از اسلام در حجاز باز می‌گردد. بعد از اسلام نیز با تغییراتی معنایی به زبان پارسی راه یافت. شاعر اسم فاعل برای شعر است. واژه شعر نیز دارای جفتی عینی و مادی به نام «شعر» (موی) است. در نگاه اول شاعر یعنی کسی که در قلمرو زبان و گفتار می‌تواند ظرافت‌هایی را به باریکی موی تشخیص دهد و بیان کند. اما این فقط لایه سطحی و آشکار معنای شاعر در آن ساختار زبانی است. در لایه عمیق‌تر، شاعر کسی بود که با ناخودآگاه جمعی قبیله خویش ارتباط داشت و دغدغه‌های پنهان و مغفول قبیله خویش را در قالب زبانی ادبی - عاطفی بیان می‌کرد.

نفوذ شاعر به روح جمعی قبیله، هم وزن دغدغه‌ای بود که نسبت به مردمان قبیله خویش داشت، یعنی جان شاعر، آمیخته با رنج و درد و اندوه آشکار و پنهان همه افراد قبیله بود.

از این رو، کلام شاعر، واگویی‌ای از رنج و درد همه قبیله بود، همچنین، چنان بود که گویا همه نیاکان بزرگ، دلاوران و قهرمانان پیشین قبیله که در قرن‌های پیش در گذشته‌اند، همه در جان شاعر، تبلوری تازه می‌یافتند و به همین مناسبت، کلام شاعر برای افراد قبیله، آشناترین و درونی‌ترین کلامی بود که

همگان آن را نه با گوش عقل و درس و بحث، که با حس قدرتمند عواطف درونی خود درک می‌کردند. بنابراین می‌توان گفت که شاعر، وجدان مغفوله و زبان گویای قبیله بود.

شاعر، به دلیل ارتباط با روحی جمعی، یا با ناخودآگاه قومی،^(۱) گاهی منادی حوادث آینده نیز بود. حوادثی که گاه قبیله را تهدید به نابودی می‌کرد. این بود که گاه کلام شاعر سبب آگاه شدن اعضا قبیله از فاجعه‌ای که در کمینشان بود می‌گشت. حتی از نگاه برخی پژوهشگران، شاعر، پیامبر قبیله و پیشوای آن در زمان جنگ و صلح بوده است.^(۲)

قبیله

«قبیله» به مجموعه‌ای درهم تنیده از مردمان گفته می‌شده که دارای پیشینه‌ای مشترک و نیاکان مشترک بودند، یعنی مجموعه‌ای نژادی و همخون. در نظام قبیله‌ای، آنچه اصل و اساس در هستی افراد شمرده می‌شود، «قبیله» است. هویت فردی، کاملاً تحت تأثیر هویت جمعی است. افراد در دامن قبیله متولد می‌شوند، در چتر حمایتی قبیله رشد می‌کنند و همچون پدران خود به نام قبیله و برای بقای قبیله به زاد و ولد می‌پردازند. مردان بزرگ و سلحشوران و جنگاورانی که جان خود را در راه اعتلای قبیله باخته‌اند به روح جمعی قبیله می‌پیوندند و با جدا اعلای قبیله یگانه می‌شوند. جدا اعلای قبیله نیز، با خدای قبیله در هم آمیخته است. بنابراین، «روح جمعی قبیله»

صرفاً به روح جمعی زندگان یک قبیله خلاصه نمی‌شود، بلکه همه آنها که از آغاز شکل‌گیری قبیله تولد یافته‌اند، زندگی کرده‌اند و مرده‌اند، همه و همه عناصر، در روح جمعی قبیله و در ناخودآگاه جمعی آن درهم تنیده‌ای می‌شوند. از این رو قبیله، مانند یک شخص بزرگ، دارای هویتی مستقل بود و

کلام شاعر برای افراد قبیله، آشناترین و درونی‌ترین کلامی بود که همگان آن را نه با گوش عقل و درس و بحث، که با حس قدرتمند عواطف درونی خود درک می‌کردند. بنابراین می‌توان گفت که شاعر، وجدان مغفوله و زبان گویای قبیله بود



جمعی قبیله، قادر است برخی حوادث را که در کمین قبیله است پیشگویی کند.

سوم: قبیله برای قدرت یافتن در برابر دشمنان خود، نیاز به بازخوانی نیاکان اساطیری خود دارد و این کاری است که انجام آن از عهده شاعر بر می آید

چهارم: قبیله در برابر دشمن، علاوه بر سلاح و قدرت قهرمانانش، همچنین نیاز به کلامی دارد تا گذشته تر از شمشیر و سلاح، دشمن را به زانو در آورد، همین بود که یکی از مهمترین ویژگی های کلام شاعر قبیله، «هجاء» بوده است.

زبان شاعر

مخاطب شاعر، همه افراد قبیله هستند، از این جهت، زبان شاعر، به لحاظ قالب و واژگانی، همان زبانی است که مردم پیرامونش با آن سخن می گویند و نیازهای روزمره خود را به وسیله آن زبان بیان می کنند، اما همین واژگان و الفاظ هنگامی که برای بیان دغدغه های ناخودآگاه جمعی از سوی شاعر به خدمت گرفته می شود، در چینش متفاوتی قرار می گیرد و از زبان ابزاری به زبان ادبی تبدیل می شود. علت این تغییر، یک بازی تفننی در زبان نیست، بلکه به ضرورت بیان چیزهایی هست که با زبان معمولی و حتی با زبان علمی نمی توان آن را بیان کرد به ویژه هنگامی که شاعر به خلق چشم انداز تازه ای مبادرت می کند. به تعبیر دیگر، زبان شاعر صرفاً زبانی علمی نیست، بلکه بیشتر زبانی عاطفی - ادبی است.

شریعتی شاعر قبیله

با اندکی تسامح، بویژه با پذیرفتن تغییر نام «قبیله» از قبیله ای نژادی به قبیله ای دینی یا ایدئولوژیکی، می توانیم ویژگی هایی که برای شاعر قبیله بر شمرده را در کلام و گفتمان شریعتی ببینیم.^(۴) تقسیم بندی دوست و دشمن در قبیله، جای خود را به تقسیم بندی حق و باطل در ایدئولوژی می دهد. کتاب «حسین وارث آدم»، «تشیع علوی و تشیع صفوی» را می توان به عنوان نمونه هایی قدرتمند از این تقسیم بندی نام برد. این که آیا در زمانه ما چنین رویکردی پاسخگویی حل مشکلات ما خواهد بود یا نه؟ بحثی دراز دامن است. البته در اینجا سوء تفاهمی هم پدید آمده؛ این سوء تفاهم عبارت از آن است که مخاطب شریعتی (دقت کنید می گویم مخاطب شریعتی نه خود شریعتی)^(۵)

به جای آن که به گوهر حق و باطل در نهاد بشری توجه کند، این مسئله را بیشتر معطوف به اشخاص و جریان هایی کرد که برخی به حق هستند و برخی بر باطل و در فرجام، مضمون حق و باطل، در نگاه بسیاری از مخاطبان شریعتی، تا حدود زیادی، این شد که به جای مبارزه با ظلم و مبارزه با استثمار، تنها به مبارزه با ظالم و استثمارگر پرداخت. این رویکرد در جغرافیای زمانی خود شاید

**به گمان من، دغدغه روح جمعی، یا گرایش
سوسیالیستی شریعتی به دین، صرفاً
پیروی از مد روز نبود، بلکه یک
دغدغه وجودی بود که می توانست رنج
دیگران را در خویش تجربه کند و این
ویژگی، از آن شاعر قبیله است نه از
عالم. شاید همین ویژگی بود که سبب
شد تا شریعتی، ابو ذرها را به ابن سیناها
تر جیح دهد**

روح پیچیده مخصوص به خود را داشت. قبیله، تمامی جهانی شمرده می شد که فرد می تواند در آن زیست کند. از این جهت، اعضای قبیله

برای ارتباط با عرصه های پنهان و روح جمعی قبیله، نیاز به شاعر پیدا می کنند. شاعر و قبیله

کارکرد کلام شاعر را در قبیله^(۳) از جهات گوناگون می توان مورد تأمل قرار داد. به گمان من مهمترین آن در چهار مورد خلاصه می شود:

اول: شاعر به عنوان وجدان مغفوله قبیله که می تواند دردها و رنج های ظاهراً پنهان قبیله را آشکار کند.
دوم: شاعر با توجه به ارتباط با روح

گریز ناپذیر بود، اما این که در زمانه ما هم گره‌گشا باشد جای تأمل دارد. این مورد را شریعتی خود اشاره می‌کند که:

«بدبختی همه‌روشنفکران نیم بند این بوده است که همیشه با استعمارگر، با ظالم و "بد مبارزه می‌کرده‌اند، در صورتی که باید با ظلم، با استثمار، با مالکیت فردی و با نظام بهره‌کشی، که بچه مستقیم آدم را تبدیل به قاتل می‌کند، مبارزه کرد.» (مجموعه آثار ۱۸، صفحات ۱۱۴ و ۱۱۵)

به گمان من با تفکیک این دو از یکدیگر است که می‌توان مبارزه‌ای اصیل، پایدار، انسانی و ثمربخش را آغاز کرد. به تعبیر دیگر، همان‌گونه که به لحاظ زبانی «ظلم» مصدر دانسته می‌شود و ظالم از مشتقات آن است که از این مصدر پدید آمده، به همین گونه، چنانچه به گوهر ظلم توجه نشود و صرفاً با ظالم مبارزه شود، این گوهر شوم، مدام از دامن خود ظالم‌های تازه‌تر و قدرتمندتری را پدید می‌آورد.

شریعتی، به تمامی وجود، دغدغه مردم، محرومین، و مستضعفین را دارد. «مستضعف» از نگاه شریعتی، با «ضعیف» متفاوت است. «مستضعف» ذاتاً ضعیف نیست، کسی است که صاحبان قدرت و طرفداران زر و زور و تزویر، او را به ضعف کشانیده‌اند.

همچنین به گمان من، دغدغه روح جمعی، یا گرایش سوسیالیستی شریعتی به دین، صرفاً پیروی از مد روز نبود، بلکه یک دغدغه وجودی بود که می‌توانست رنج دیگران را در خویش تجربه کند و این ویژگی، از آن شاعر قبیله است نه از عالم. شاید همین ویژگی بود که سبب شد تا شریعتی، ابوذر را به ابن سیناها ترجیح دهد.

«برادری دینی، وحدت ملی و یگانگی انسانی در نظام طبقاتی و اقتصاد استثمار (....) مضامین ادبی و فلسفی‌ای است که فقط به کار سخنرانی و شعر می‌آید و موضوع انشاء! توحید الهی، در جامعه‌ای که بر شرک طبقاتی استوار است، لفظی است که تنها به کار "تفاق" می‌آید.» (مجموعه آثار ۲۰، ص ۴۸۱)

کار سترگ دیگر شریعتی که باز هم از همان نوعی است که شاعر قبیله در ارتباط با نیاکان قبیله انجام می‌دهد، بازخوانی شخصیت‌های اسطوره‌ای، اما در چارچوب قبیله دینی (یا قبیله ایدئولوژیکی) بود. البته در این بازخوانی‌ها، به واقع بودگی تاریخ دینی چندان اهمیتی نمی‌داد، بلکه ذهن مخاطب را بیشتر به حقیقتی معطوف می‌کرد که باید می‌بود و باید پدید می‌آمد، اما پدید نیامده و تحقق نیافته است.

درست از همین جاست که زبان سمبلیک، شاعرانه و نمادین را، جایگزین زبان مستند تاریخ‌نگاری علمی می‌کند. اتفاقی که در این رویکرد پدید می‌آید این است که ذهن مخاطب را از توجه به گذشته

واقعی، معطوف به آینده‌ای آرمانی می‌کند. در این پردازش تازه بویژه می‌توان از بازخوانی شخصیت‌هایی همچون «علی»، «فاطمه»، «حسین» و «زینب» یاد کرد.

در این بازخوانی، شریعتی همه‌الفاظ، همه مضامین و همه «دال»‌های کهنه و نو را به خدمت می‌گیرد، نه برای آن که ذهن را به گذشته بازگرداند، بلکه برای آن که وضع موجود را بازگوید و طرح چشم‌انداز تازه‌ای را رقم زند.

به تعبیر دیگر، زبان حماسی و شاعرانه شریعتی، زبانی در حصار «دال» با «دال» نیست، این زبان هنری و ادبی امروز است که از دایره زبان نمی‌تواند پای بیرون بگذارد و در عالم ذهن باقی می‌ماند و روشنفکر را از واقعیت جامعه دور می‌کند، زبان شریعتی زبانی هستی‌شناسانه است و رابطه تازه‌ای میان دال و مدلول ایجاد می‌کند. همچنین، زبان گزنده و طعن‌کار ساز شریعتی نسبت به مخالفان، نه تنها از «هجا»ی شاعر قبیله کم نمی‌آورد بلکه بسیار قوی‌تر و برتر از آن است. این البته به آن معنا نیست که به مخالف فرصت سخن گفتن را ندهد:

آزادی انسانی را تا آنجا حرمت نهمیم که مخالف را و حتی دشمن فکری خویش را به خاطر تقدس آزادی، تحمل کنیم، (...). زیرا هنگامی که «دیکتاتوری» غالب است، احتمال این که عدالتی در جریان باشد، باوری فریبنده و خطرناک است و هنگامی که «سرمایه‌داری» حاکم است، ایمان به دموکراسی و آزادی انسان یک ساده‌لوحی است. (مجموعه آثار ۲، خودسازی انقلابی، صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹)

شاید بتوان گفت که این تحمل سخن مخالف، ریشه در اعتقاد عمیق شریعتی به دیالکتیک دارد.

اینها به گمان من عمده‌ترین مضامینی بودند که مخاطبان شریعتی، به گوش جان می‌شنیدند و کلام این شاعر قبیله را با جان و روان خود درمی‌آمیختند، چرا که ما مخاطبان شریعتی، پیش از آمدن او، انگار قبیله خود را گم کرده بودیم، مانند کسانی که وطن خویش را گم می‌کنند.

با این همه شریعتی، گذشته از دغدغه‌های جمعی که در نوشته‌هایی به نام اجتماعیات و اسلامیات تجلی یافته، همچنین شریعتی شاعر «انسان تنها» هم هست. اگرچه آن «تنهایی» که او برای خویش می‌سراید با آن «تنهایی» که دیگران برای خویش متصورند تفاوت بسیار دارد، اما به هر حال واگویی‌های شریعتی در کویریات، به گونه‌ای است که انگار هرکسی می‌تواند خویش را در جایی از آن کویر و در آن واگویی‌ها پیدا کند.

عبور نگاه ما از ایدئولوژی به تراژدی منظوم از «ما» بیشتر کسانی هست که مخاطبان مشتاق شریعتی بودیم.

**اغلب ما هنوز از نگاه‌کردن به پشت سر
خویش هراسانیم، از دیدن واقعیت
کنونی نیز گریزان هستیم. ما از میان
کشته‌های بسیاری عبور کردیم تا به اینجا
رسیدیم. با این همه، انگار حالا و در این
حال و هوا، شاعری نداریم که این وجه
تراژیک زندگی ما را بسراید و بر ملا کند.
شاید همین باشد که از سه میراث
شریعتی که اجتماعیات، اسلامیات و
کویریات بود، تسلا‌ی رنج‌های خویش را
در کویریات جست‌وجو می‌کنیم و
شریعتی امروز نه شاعر قبیله، بلکه تنها
شاعر تنهایی‌های ما شده است.**

واقعیت این است که روزگار شریعتی برای ما، روزگار نبرد ایدئولوژی‌ها هم بود و اگر چه نبرد، به هر حال هنوز هم هست، اما گویا این نبرد، امروز برای اغلب ما وجهی تراژیک پیدا کرده است. (شاید به دلیل این که ایده شریعتی را آن گونه که شایسته باشد درک نکردیم)

از این نگاه، عمده‌ترین وجه تمایز میان ایدئولوژی و تراژدی، شاید این باشد که در تراژدی، آدمی از مرزهای حق و باطل و از خط‌کشی‌های ارزش‌گذاری شده با عنوان‌های دینی و درست و نادرست‌های ایدئولوژیکی، عبور می‌کند و انسان را - اعم از دوست و دشمن و مخالف و موافق را - نه در گرو دین و مذهب و ایدئولوژی، بلکه در پنجه تقدیری سهمگین می‌یابد که دوست و دشمن را به بازی گرفته و هزارگونه مصیبت و برادرکشی و خویشاوندکشی را برای آدمیان رقم می‌زند. البته هزینه این عبور کم نبود و کم نیست. اغلب ما هنوز از نگاه کردن به پشت سر خویش هراسانیم، از دیدن واقعیت کنونی نیز گریزان هستیم. ما از میان کشته‌های بسیاری عبور کردیم تا به اینجا رسیدیم. با این همه، انگار حالا و در این حال و هوا، شاعری نداریم که این وجه تراژیک زندگی ما را بسراید و بر ملا کند. شاید همین باشد که از سه میراث شریعتی که اجتماعیات، اسلامیات و کوپریات بود، تسلاهی رنج‌های خویش را در کوپریات جست‌وجو می‌کنیم و شریعتی امروز نه شاعر قبیله، بلکه تنها شاعر تنهایی‌های ما شده است. اگر چه این گمانه هم دور نمی‌نماید که پس از این همه بی‌اعتنایی به سرنوشت جمع و تجربه تلخی که از این بی‌اعتنایی‌ها حاصل شده، شاید در آینده‌ای نه چندان دور، جامعه ما، یا بخشی از

جامعه ما، واگشتی دوباره به سوسیالیسم دینی داشته باشد و شاید این بار بتواند آن را بشناسد. سوسیالیسمی که نه مبتنی بر امر حکومتی، بلکه به عنوان اخلاق اجتماعی و ضرورت انسان بودن انسان، با عرفان و آزادی نیز قابل جمع باشد. به تعبیر الیوت: «باز به همان جا می‌رسیم که آغاز کرده بودیم، اما این بار آنجا را خواهیم شناخت.»^(۶)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- اصطلاح ناخودآگاه جمعی «collective unconscious» را از کارل گوستاو یونگ گرفته‌ام.
- ۲- به نقل از «نولدکه» الفاخوری ص ۴۰ در باب شعر جاهلی، همچنین العصر الجاهلی شوقی ضیف، ویژگی‌های شعر عرب.
- ۳- شاعر به معنای فوق و در همه ایام و در همه سرزمین‌ها.
- ۴- تغییر ساختارهای اجتماعی به هر حال سبب تبدیل قبیله‌های نژادی به قبیله‌های فکری، ایدئولوژیکی، صنفی، هنری، سیاسی و... شده است و این در روند جهانی شدن امری طبیعی به نظر می‌رسد.
- ۵- در برخی گزارش‌ها که خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها از سخنرانی من منتشر کردند، به جای «مخاطب شریعتی» نوشته‌اند «شریعتی» و کلمه مخاطب را از قلم انداخته‌اند، یعنی جای مخاطب شریعتی، با خود شریعتی، عوض شده. همین اشتباه سبب وارونه شدن آن مطلبی است که من درباره شریعتی و مخاطبان او نوشته‌ام.
- ۶- تی اس الیوت، شاعر انگلیسی که تقریباً همزمان با نیما می‌زیست و همان نقشی را در ادبیات اروپا داشت که نیما برای ایران.

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم‌انزاران هستید:

- لطفاً برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.
- حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۹۰۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۲۷۰۰۰۰ ریال و آمریکا ۳۰۰۰۰۰ ریال می‌باشد.
- حق اشتراک را به حساب ۱۰۱۲۹۵ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی و یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود محروم نفرمایند.

تلفن: ۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵

تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵

فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی: _____

نشانی: _____

تلفن: _____

کدپستی:

«قید کدپستی الزامی است.»